

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل

ویژه‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مآخذ	ویرایش نهایی

درس تسلیم و رضا (۲) بخش دوم

*همان‌طور که اشاره شد در واقع رسیدن به مقام رضا سطوح مختلفی دارد. معرفت زمینه‌ساز محبت و محبت زمینه‌ساز رضاست. رضائی که ما در عاشورا می‌بینیم چنین رضائی است. هر چه که دوست داشتی، زیبا و دلربا باشد، تا وقتی انسان نگاهی به او نیندازد جمال دلربای او را نبیند، رفتار دلنشین او را نبیند، سخن دلچسب او را نشنود، جذابیت‌های او را نبیند، طبیعتاً به او علاقه‌مند نمی‌شود. پس اوّل باید دید، باید شناخت تا علاقه‌مند شد. لذا معرفت خدای متعال، معرفت اولیای خدا که آینه‌های تمام‌نمای خدا هستند مقدمه‌ی محبت آنهاست. اگر کسی می‌خواهد در مراتب محبت الهی رشد کند، باید سراغ معرفت الله برود. گر چه وقتی که محبت آمد خودش زمینه‌ساز مراتب بلندتر معرفت است یعنی وقتی انسان به کسی دل بست، به او علاقه‌مند شد، آن وقت خیره‌تر نگاهش می‌کند، توجه بیشتری به او می‌کند، دقت و تمرکز بیشتری نسبت به او اعمال می‌کند و همین با دقت بیشتر نگاه کردن، جلوه‌های نادیده‌ای از زیبایی‌های او را که تا امروز ندیده بود به آن نشان می‌دهد و طبیعتاً چنین محبتی مقدمه‌ی معرفت بالاتر است. از آن طرف این جلوه‌های جدیدتر زیبایی و جمال که دیده شده باز دلربائی می‌کند، لذا محبت انسان را اوج می‌دهد. در ابتدا کار با معرفت شروع می‌شود ولی بعد از آن بین محبت و معرفت رفت و برگشت برقرار می‌شود. محبت معرفت بیشتر را می‌آورد و معرفت بیشتر محبت بالاتر را می‌برد. در حدیث اولوالالباب امام صادق علیه‌السلام، مراحل سلوک الی الله را از منظر مکتب اهل بیت بیان شده است و نقطه‌ی آغاز سیر را در همین مطلب دانسته‌اند. لذا فرمودند: **انّ اولی الالباب الّذین عملوا بالفکره حتّی ورثوا منه حبّ الله فانّ حبّ الله اذا ورثه القلب و استیضاء به اّسرع الیه اللّطف**^۱ اولوالالباب کسانی هستند که از فکرشان بهره بردند و در زمینه‌ی معرفت خدا اندیشیدند. در مورد اینکه خدا کیست، با ما چه می‌کند، در گذشته چه کرده و در آینده چه می‌کند. و نعم الهی را دیدند. لطافت‌های کارهای خدا و غفران خدا، ستّاریت و غفّاریت خدا و جلوه‌های جمال الهی را در رفتارشان در صفات و اسمائش مورد اندیشه قرار دادند. تا اینکه از آن تفکر، محبت خدا را به ارث بردند و به محبت خدا دست پیدا کردند. این گام نخست در مسیر سلوک الی الله و در مکتب اهل بیت است. از معرفت محبت حاصل می‌شود و وقتی محبت آمد، رضا ایجاد می‌شود.^۲ لذا امام صادق علیه‌السلام فرمود: ان

۲- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۵.

۳- وقتی انسان یک کسی را دوست داشته باشد، هر چیزی که منتسب به اوست و هر چیز از او سر بزند را دوست خواهد داشت. گفت:

آنچه آن خسرو کند، شیرین بود

اعلم الناس بالله ارضاهم بقضاء الله تعالى؛^۱ آگاه‌ترین مردم به خدا و خداشناس‌ترین مردم، کسانی هستند که بیش از دیگران نسبت به قضای الهی رضایت دارند. مقام رضایت متقابل را می‌توان در آیات سوره‌ی فجر مشاهده کرد: ارجعی الی ربکِ راضیةً مرضیةً؛ یعنی در حالی که تو از خدا خشنودی، خدا هم از تو خشنود است، به سوی پروردگارت بازگرد. در آیه‌ی دیگری اشاره شده: رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه؛^۲ خدا از آنها خرسند شد و آنها هم از خدا خرسند شدند. بعد فرمود این مقام رضایت متقابل، مقام کسی است که خشیت از پروردگار خودش دارد. اگر این آیه را کنارش بگذاریم که فرمود: اِنَّمَا یُخْشِیَ اللهُ مِنَ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ؛^۳ فقط عالمان خشیت از خدای متعال دارند. پس از اینجا می‌شود فهمید عالمان خشیت دارند و مقام رضایت متقابل بین عبد و مولا بین خدا و خلق هم از آن کسانی است که به این خشیت دست پیدا کرده‌اند. نقطه‌ی مقابل رضا سخط، دلخوری و ناراحتی است. یکی از علائم عشق این است که وقتی کسی عاشق شد، دیگر خودش را فراموش می‌کند. مستغرق در معشوق می‌شود. غرق در توجه به معشوق می‌شود، خودش را نمی‌بیند وقتی خودش را ندید، سود و زیان خودش را هم نمی‌بیند، دیگر راحت و دشواری خودش را هم نمی‌بیند. پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود: أَفْضَلُ النَّاسِ مِنْ عَشَقِ الْعِبَادَةِ أَحِبُّهَا بَقَلْبِهِ بَاشْرَهَا بِجَسَدِهِ فَعَانَقَهَا فَهُوَ لِأَيَّالِي عَلِيٍّ مَا أَصْبَحَ مِنَ الدُّنْيَا عَلِيٌّ عَسْرًا عَلِيٌّ يَسْرًا؛^۴ برترین مردم کسانی هستند که عاشق عبادتند، دائماً دست به گردن و هم آغوش با عبادتند و حواس آنها سراغ این قضیه نمی‌رود که وضعیت دنیوی‌ام چطور است، در راحتی‌ام یا در سختی‌ام. همه‌ی دلخوری‌ها برای دردها و احساس ضرر و محرومیت کردن‌هاست. امام صادق علیه‌السلام فرمود: اصحاب جدّم ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام در روز عاشورا الم حدید را مس نکردند. درد این تیغ و تیرها را احساس نکردند.^۵ چنان غرق آن عشق بودند و مشغول عشق‌بازی با معشوقشان ابا عبدالله بودند که اصلاً احساس نکردند همان‌گونه که زنان دربار مصر با دیدن جمال یوسف درد بریده شدن دست‌هایشان را با آن کاردهای تیز احساس نکردند. البته این منزل نهایی نیست. منزل خود ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام بالاتر است. این برای این است که سخط سراغمان نیاید و برای خودمان دلخوری از خدا فراهم نکنیم. ابا عبدالله الحسین علیه‌السلام از این تیر و تیغ‌ها لذت می‌برد و برایش شیرین است، لذا امام سجّاد علیه‌السلام فرمود: هر چقدر به لحظه‌ی شهادت، پدرم نزدیکتر می‌شد، هر چه روز عاشورا داغ‌تر، سنگین‌تر و مصائب دشوارتر می‌شد، چهره‌ی پدرم هم گلگون‌تر و شاداب‌تر و متبسم‌تر و سر حال‌تر می‌شد. او از اینها لذت می‌برد. گفت:

مات اویم، مات اویم، مات او

در بلایا می‌چشم لذّات او

در واقع هر چه از آن محبوب سر می‌زند، او هم محبوب و دوست داشتنی است.

۱- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۸، صص ۱۵۸ و ۳۳۳.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۰۰.

۳- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۲۸.

۴- مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۷، ص ۲۵۳.

انتقام تو ز جان محبوب تر

ای جفای تو ز مهرت خوب تر

او هر آنچه که به کام دیگران تلخ است، به کام او شیرین است. گفت:

فحش از دهان تو طیبات است

زهر از قِبَل تو نوشداروست

و گر تیرم زند منت پذیرم

به تیغم گر کشد دستش نگیرم

که پیش دست و بازویت بمیرم

کمان ابروی ما را گو بزن تیر

بهجت و سرور در وجود ابا عبدالله موج می‌زند. آنچه که مقام رضا را به معنای متعالی خودش می‌رساند، عشق عمیق برخاسته از معرفت حق است که در وجود یک مؤمن ظهور می‌کند. یکی از آثار این است که محب طالب خشنودی محبوبش است. دنبال نفع، سود، مزد و فایده‌ای در کاری که می‌کند نیست. تنها چیزی که برایش لذت بخش است، این است که احساس کند معشوقش را خشنود کرده است. دیگر چیزی فراتر از این مهم نیست، عبادت تاجرانه نمی‌کند. به تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام و امام صادق علیه‌السلام که هر دو بزرگوار فرمودند: یک عده از مردم عبادتشان عبادت تجار است یا عبادت اُجراست؛ عبادت مزد بگیران است که کار می‌کنند تا مزد بگیرند؛ ولی محب دنبال مزد نیست، او خشنودی محبوب و معشوقش برایش دوست داشتنی است. او مزدی غیر از این نمی‌خواهد که احساس کند معشوقش را خوشحال کرده است. چه مزد دنیوی، چه مزد معنوی. اگر بزرگتر بشود حتی مزدهای معنوی را هم نمی‌خواهد.^۱

دومین اثر رضا این است که خدا از فرد راضی می‌شود. بنی اسرائیل نزد موسی آمدند و گفتند وقتی می‌روی کوه طور از خدا بپرس که چه عملی است که اگر ما آن را انجام بدهیم، خدا از ما راضی می‌شود؟ حضرت موسی بعد از گفت و گویش با خدا پیام آنها را رساند. خدای متعال فرمود: اگر هم من بگویم، اینها اهل این کار نیستند. موسی عرض کرد که پروردگارا! شما بفرمائید که من این پیغام را رسانده باشم، اگر عمل نکردند، گردن خودشان. فرمود: موسی! بگو از من راضی شوند تا من از

۱- بعضی‌ها اول با خدا آشتی می‌کنند و رفیق می‌شوند و نماز اول وقت و روزه و ذکر و دعا می‌خوانند. آنها چشم به راهند که کم‌کم فقر برود و اوضاع و احوالشان خوب شود، تجارتشان رونق پیدا کند، مشکلاتشان حل شود، خواسته‌های ظاهری‌شان تأمین بشود؛ به خاطر اینها با خدا آشتی می‌کنند. این برای اول راه است که خیلی هم از این آشتی‌ها معلوم نیست نتیجه‌های مورد انتظار را داشته باشد، گاهی اوقات عکس هم می‌شود. مرتبه‌ی دوم، مرتبه‌ای است که در واقع مزد معنوی می‌خواهند یعنی نماز را خوانده، ذکر را گفته، عبادت‌ها را کرده، حالا منتظر یک خواب قشنگ و مکاشفه‌ی جالبی است، منتظر یک کرامت و قدرت نفسانی است، یک طی الارضی بکند، این هم مزد است. این تاجر است که دنبال مزد است ولی عاشق دنبال مزد نیست. اهل بیت علیهم‌السلام فرمودند: لا نعبده الا حبا؛^۱ که ما خدا را از سر عشق عبادت می‌کنیم و هر کسی شیعه‌ی اهل بیت است، باید اهل بیت را در زندگی‌اش مشایعت کند. او نباید تاجرانه عبادت کند؛ چون اول کار بعضی‌ها حساسی دلشان از خدا پر است. برای دنیا با خدا دعوا دارند. لذا کسی که از عملش مزد نمی‌خواهد، هیچ وقت هم با خدا دعواش نمی‌شود. هدف برای او خشنودی خداست. وقتی شخص بپذیرد مقدرات الهی گریز ناپذیر است، خودش را خسته می‌کند. انسان چه در امور مادی چه در امور معنوی زندگی، اگر به همانی که هست تن بدهد و پذیرا باشد خیلی شیرین و لذت بخش می‌شود. وقتی به دنبال چیزی باشیم که برایمان خوب نیست و خدا هم از سر لطف به ما نمی‌دهد، لذا با خدا دعویمان می‌شود.

آنها راضی شوم. یعنی آن چیزی که سبب رضایت خداست، راضی شدن ما از مقدرات الهی است. پس یکی از آثار رضا این است که خدا را از انسان راضی می‌کند. رضی الله عنهم و رضوا عنه؛

سومین اثر رضا این است که شخص را در همه‌ی کارهای خیر شریک می‌کند. یعنی فرد در یک لحظه نمی‌تواند همه‌ی کارهای خوب را انجام دهد. اما راضی بودن به کار خوب، انسان را شریک آن کار خوب می‌کند. در روایت داریم: الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَذَاخِلٍ فِيهِ مَعَهُمْ^۱ کسی که به عمل قومی خشنود باشد مثل کسی است که در بین آن قوم است و دارد آن کار را انجام می‌دهد. یا من رضی بفعل قوم فهو منهم؛ کسی که به عمل یک قومی راضی و خشنود باشد از همان‌ها به شمار می‌آید. یعنی اگر ما اینجا به عمل کسانی که در همه‌ی عالم کارهای خیر می‌کنند، شریک همه‌ی کارهای خیر عالم می‌شویم. و این تجارت بزرگی است. در خطبه‌ی نهج‌البلاغه هست که یکی از اصحاب امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از پیروزی در جنگ جمل که در رکاب حضرت جنگیده بود، با حسرت گفت: من چقدر دوست داشتم که برادرم هم در این جنگ همراه ما بود، او هم می‌آمد توفیق جنگیدن در رکاب شما را دریابد. بعد هم این شادمانی شرکت داشتن در این نبرد پیروزمندانه نصیب او هم می‌شد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: اهوی اخیک معنا فقال نعم قال فقد شهدنا، و لقد شهدنا فی عسکرنا اقوام فی اصلاّب الرجال و ارحام النساء^۲ آیا دل برادرت با ما بود؟ آیا او قلباً دوست داشت که در این جنگ با ما باشد؟ عرض کرد بله برادرم دلش با ما بود و از خدا می‌خواست بتواند بیاید. حضرت فرمود: نه تنها برادر تو در این جنگ همراه ما بود، چون دلش با ما بود و به این نبرد راضی بود، کسانی در این لشکر با ما بودند، که اکنون در اصلاّب پدران و مردان و در ارحام مادرانند، قرن‌های آینده متولد خواهند شد؛ آنها هم در این جنگ جمل همراه ما هستند. یعنی نه تنها کارهای خوبی که در این لحظه در همه‌ی عالم دارد انجام می‌شود، بلکه همه‌ی کارهای خوبی که از اول خلقت هر آدمی انجام داده تا قیام قیامت هم آیندگان انجام خواهند داد، وقتی انسان قلباً راضی به آن عمل و خشنود به آن عمل و آرزومند انجام چنان عملی باشد، شریک همه‌ی آنهاست. چه معامله‌ی عجیبی! اگر دوست اهل بیت وقتی که یاد داستان کربلا در ذهنش زنده می‌شود، بگوید: یا لیتنی کنت معک فافوز لک فوزاً عظیماً یا لیتنا کنا معک فنفوز معک فوزاً عظیماً^۳ ای کاش یا ابا عبدالله ما هم با شما بودیم در کربلا و این فوز عظیمی را که یاران شما نائل شدند ما هم نائل می‌شدیم. در روایت داریم دوست اهل بیت وقتی همین جمله را می‌گوید در اجر اصحاب ابا عبدالله علیه‌السلام شریک می‌شود. فرد با نیت، رضامندی به یک عمل خیر، می‌تواند شریک به همه‌ی امور خیر باشد.

۲- سیدرضی، نهج‌البلاغه، ص ۴۹۹.

۳- سیدرضی، نهج‌البلاغه، ص ۵۵.

۱- ابن قولویه، کامل‌الزیارات، ص ۲۳۷.

چیزی که فرد را از دست خدا عصبانی می‌کند، غالباً محبت به دنیاست. جنبه‌های خواسته‌های روحی، هم جنبه‌ی دنیوی دارد. چون جنبه‌ی نفسانی دارد و هر چیزی بوی نفس در آن می‌آید دنیوی است؛ چون نفس و دنیا دو روی یک سکه هستند. آدمی برای دنیا با خدا دعوایش می‌شود، از خدای متعال دلخور می‌شود. محبت دنیا خیلی خطرناک است. به قول یکی از بزرگان، امام از قول ایشان نقل می‌کردند که: آن بزرگ فرمود: بعضی از کسانی که اسیر محبت دنیا هستند در لحظه‌ی جان دادن که می‌بینند همه‌ی آن چیزهایی که دل به آن بسته بودند از آنها گرفته می‌شود، در حالی جان می‌دهد که از دست خدا غضبناک است. زن و بچه‌اش، خانه‌اش، مقامش و هر چیزی که دارد، از او گرفته می‌شود. لذا اهل محبت دنیا در لحظه‌ی جان دادن غضبناک بر خدا جان می‌دهند؛ در حالی که او یک عمر هم نماز خوانده است. کینه‌ی خدا در دلش است. چون خدا محبوب او را یعنی دنیا را از چنگ او در می‌آورد. حالت باطنی کمالات روحی در ابتدا در فرد نیست؛ اول با تکلف آنها را به خودش نسبت می‌دهد، سپس کم‌کم آن حال، حال طبیعی او خواهد شد. همه‌ی خوبی‌ها همین‌طور است؛ اول با تقلا و تصنع همراه است. عبادت آن است که از باطن بجوشد. تعبّد آن است که انسان به زور استدلال یا هر چیزی خودش را وادار می‌کند که نماز بخواند. تزهد غیر از زهد است. زهد این است که دل شخص برای دنیا پر نکشد، رغبت به دنیا نداشته باشد. تزهد این است که به زور با تکلف و تقلا، جلوی خودش را بگیرد خیلی دنبال دنیا نرود؛ امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نهج‌البلاغه فرمودند: الزهد بین الکلمتين من کلمات القرآن لکی لا تأسوا علی ما فاتکم و لا تفرحوا بما آتاکم؛^۱ زهد بین دو کلمه‌ی قرآن است و آن این است که فرمود اگر چیزی از شما فوت شد، از دستتان رفت غصه‌دار و غم‌زده نشوید؛ اگر چیزی به دستتان آمد خیلی خوشحال نشوید. در روایتی از امام عسگری علیه‌السلام است، حضرت فرمود: اگر زهد ندارید لا اقل تزهد به خرج بدهید؛ چون با همین تزهد کم‌کم زهد به یاری خدا ایجاد می‌شود. وجود آدم دوسویه است، باطن و ظاهرش با هم تعامل دارند. هم آنچه در درونش است به صورت رفتار و گفتار از وجودش بیرون می‌زند، رفتار و گفتارها اگر خیلی تکرار بشوند، به درون فرد نفوذ می‌کند. در روان‌شناسی دو اصل است: ۱- اصل سرایت است یعنی آن حالات باطنی به شکل رفتارها و گفتارها با حالاتش بیرون می‌آید؛ ۲- اصل وراثت است یعنی رفتارها و کردارها روحیاتی را در درون فرد به ارث می‌گذارد. در بحث رضا هم همین‌طور است. یعنی اول کار باید رضا را به گونه‌ای با تکلف به خود تزریق کند. با توجه به حدیثی که فرمود: من اصبح الدنيا حزیناً فقد اصبح علی الیه ساخطاً و من اصبح یشکو مصیبةً نزلت به فانما یشکو ربه؛^۲ کسی که صبح کرده در حالی که از مصیبتی که بر او وارد شده شاکی است، این از دست خدا شاکی است کس دیگری نبوده که این مصیبت را بر او وارد کرده باشد. بیشتر دلخوری‌های ما برای آن چیزهایی است که خواستیم و به ما ندادند. اگر نگاهت را از آن ببری و به داده‌های خودت بیندازی، آن وقت عطا‌های خدای متعال و خوبی‌ها و قشنگی‌های آن را خواهی دید. و همین روح رضا را ایجاد می‌کند. از چهره‌ی انسان‌ها

می‌توان فهمید که اهل رضا هستند یا نه. لبخند از لب‌های پیغمبر هیچ‌وقت برداشته نشد و دائماً چهره‌اش متبسّم بود. پس باید این رضا در وجود ما ظاهر شود و تا زمانی که دلخوری هست، عطا‌های خدا را نمی‌بینیم.^۱

مرده‌ها را که در قبر می‌گذارند به آنها تلقین می‌خوانند، می‌گویند: اسمع؛ افهم؛ و اعلم ان الله تبارک و تعالی نعم الرب و ان محمداً صلی الله علیه و آله وسلم نعم الرسول و ان الائمه اثني عشر نعم الائمة؛^۲ همین حرف‌ها را می‌زنند، آنجا هم به دروغ می‌گویند؛ کسی که می‌گویند معلوم نیست خودش باور کرده باشد، ولی می‌گوید شاید اینها هم باور کردند. مثل همان‌هایی که در صف ایستاده بودند، نان بگیرند باور کردند و رفتند؛^۳ گاهی کسی که تلقین می‌خواند خودش باور نکرده ولی این مرده باور کرد. تا آنجا هم خدا رهایمان نمی‌کند و می‌خواهد هر طوری شده این باور را وارد قلب ما کند. با تلقین به خود بگوییم عجب خدای خوبی داریم که البته خدای ما واقعاً خوب است. چقدر خوب کار می‌کند، چقدر مهربان است، چقدر مراقب من است، من را رها نکرده، چقدر زیبا دارد با من رفتار می‌کند، همین حرف‌ها را آدم به خودش بگوید، با تلقین به خود کم‌کم باورش می‌شود؛ یعنی با تصنعی اظهار رضا کردن و تلقین کردن کم‌کم شخص حالت رضای واقعی پیدا می‌کند.

در قدیم بر این باور بودند که زبان بنده، قلم پروردگار است. یعنی وقتی که با زبانت منفی‌بافی می‌کنی، اتفاق منفی می‌افتد. و اما بنعمه ربک فحدث؛^۴ نعمت پروردگار خودت را اظهار کن. در کتاب‌های روان‌شناسی غربی‌ها همگی به این اصل

۱- داستان آن داماد که حاج آقا دولابی رحمه‌الله‌علیه را تعریف می‌کردند و می‌گفتند: قدیم‌ها مردم پلو نمی‌خوردند، فقط شب عید به شب عید پلو می‌خوردند. این است که پلو خوردن یک چیز رویایی بود. این آقا پسر نوجوان یا جوان هم که خیلی پلو دوست داشت و سالی یک بار فقط شب‌های عید خانه‌شان پلو می‌پختند، آرزو داشت یک شکم مفصل بنشیند پلو بخورد و این همیشه به خودش وعده می‌داد که ان‌شاءالله آن شبی که داماد بشوم، غذا می‌پزند مفصل یک شکم سیر پلو می‌خورم. سالیان دراز این نقشه را در ذهنش می‌کشید. تا اینکه بالأخره پدرش آستینی بالا زد و مجلس عروسی تدارک دیده شد و دیگرها هم روی بار رفت و پلوی مفصلی را برای پذیرایی از مهمان‌ها بار گذاشتند. جشن که تمام شد، سفره‌ها را در اتاق‌ها پهن کردند و دیس‌های پلو که دست به دست داده می‌شد و در سفره‌ها چیده می‌شد و این جوان هم که آرزوی چندین ساله‌اش در حال برآورده شدن بود، اما منتظر تعارف برای خوردن غذا بود. پدر داماد به مهمان‌ها گفت: بفرمائید سر سفره، شام میل بفرمائید. این جوان جلوتر از همه‌ی مهمان‌ها آماده‌ی دورخیز بود اما پدرش می‌خواست دست پسر را گرفت و گفت کجا می‌روی؟ صبر کن. پسر را گوشه‌ی حیاط نگه داشت و مهمان‌ها را به اتاق پذیرایی فرستاد. مهمان‌ها هم رفتند و همه‌ی پلوه‌ها را خوردند و این پسر هم مثل نارحت و عصبانی کنار حیاط ایستاده بود. مهمان‌ها غذاها را خوردند و رفتند. وقتی که همه‌ی مهمان‌ها رفتند، پدر به پسرش گفت: حالا برو عزیزم! عروس خانم در حجله منتظر شماس است. بی‌خبر از اینکه آن پلوی خوشمزه و غذاهای حسابی را کشیدند و بردند در اتاق که این عروس و داماد با هم بنشینند و بخورند. پسر که خبر نداشت، دلخور از اینکه پدرش نگذاشت این پلو را بخورد به او گفت: هر کس که پلوی را خورده خودش به حجله برود. گاهی اوقات جهل این بلاها را سر آدم می‌آورد. یعنی زمانی که در باز می‌شود می‌گویند در حجله‌گاه الهی بیا. اولیای خدا برای این وصال راه را باز می‌کنند، خود خدا برای دیدار و لقاح برده را کنار می‌زند؛

-۲-

۳- داستان بهلول که رفته بود نانوائی نان بگیرد، دید صف نانوائی خیلی طولانی است و او باید ساعت‌ها بایستد تا نوبتش بشود. خودش هم گشنه بود، با خود گفت چه کار کنم تا نان زودتر بگیرم؟ یک دروغ ساخت و گفت چرا بی‌خودی در صف نانوائی ایستاده‌اید، آن کوچی بالائی آش مجانی با ظرفش می‌دهند، چرا اینجا ایستاده‌اید نان می‌گیرید؟ مردم ساده‌لوح هم که آنجا ایستاده بودند، حرف بهلول را باور کردند و صف نانوائی را رها کردند. همه رفتند دنبال آش مجانی که کوچی بالائی با ظرفش می‌دهند. صف کوتاه شد تا که بهلول برود نانش را بگیرد. بعد که همه جمعیت رفتند، بهلول گفت نکند اینکه ما گفتیم راست باشد؟! خودش هم به کوچی بالائی رفت. اتفاقاً کوچی بالائی هم آش می‌دادند.

۴- سوره‌ی ضحی، آیه‌ی ۱۱.

رسیده‌اند که در زندگی باید نکته‌های مثبت را پیدا کرد و برای خود با زبان بلند تکرار کرد. شکر کردن همین است. ما نعمت‌هایی را که خدا به ما داده را پیدا کنیم و بر زبان بیاوریم و از خدا تشکر کنیم. این کار روح رضامندی را در فرد ایجاد می‌کند و او را سر حال می‌آورد و سرزنده می‌کند. و خدای نکرده اگر آن طرفش باشد خیلی زشت است. خصوصاً برای دوستان اهل بیت، کسانی که می‌گویند ما مؤمنیم و مسلمانییم.

فرمودند: کونوا زیناً لنا و لا تکنوا شیناً عَلَینا؛^۱ برای ما زینت باشید. یعنی کاری کنید سر حال و پر بهجت و پر سرور باشید که وقتی عبور می‌کنید همه بگویند عجب خدای خوب و اولیای خوبی دارد، از گفت به سیلی هم که شده صورت خود را سرخ نگه دار که برای خدا و اولیای خدا آبرو باشی. وقتی آن حالت دلخورده و افسرده و منفی‌باف را در زندگی‌ات می‌گیری در واقع باعث سرشکستگی خدا و اهل بیت هستی. این است که باید حالت رضای تصنعی و تکلفی را در خودمان ایجاد کنیم. در مسئله‌ی رضا توجه به این نکته که دچار کج‌فهمی‌های بسیاری شده است، ضروری است و آن این است که راضی بودن به مقدرات الهی و احکام تشریحی هرگز به معنای بی‌تفاوتی و بی‌عکس‌عملی در برابر رخدادهای جامعه نیست و این واقعیت به وضوح در صحنه‌ی عاشورا مشاهده می‌شود. همان‌گونه که امام حسین علیه‌السلام فرمودند که رضا الله رضانا اهل البیت؛ همان‌گونه هم با ظلم به مبارزه پرداختند.

کسی که اهل راست، آنچه پیش می‌آید اعم از تلخ و شیرین همه را کار خدا می‌داند و چون خداوند جمیل است جز جمال از او سر نخواهد زد. لذا آنچه به دست نیکان و یا بدان رخ می‌دهد همه کار خداست اما این به معنای سکوت در برابر ظلم و ظالم نیست.

اگر ما می‌خواهیم که ظلمی را که به دست این ظالم در زندگی ما رخ داده است، در وجودمان تأثیر بگذارد، لازمه‌اش این است که طبق نسخه‌ی الهی با این پدیده روبه‌رو شویم. نسخه‌ی الهی روبه‌رو شدن با ظلم و ستم، مبارزه است، سکوت نکردن، تسلیم نشدن و ظلم پذیر نبودن است.

امیدواریم به برکت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام و اهل بیت و اصحاب کرامش که جلوه‌های تامّ رضا در صحنه‌ی عاشورا را به منصفی ظهور گذاشتند و به برکت علی بن موسی الرضا علیه‌السلام که تبلور رضاست، خدای متعال طعم شیرین شراب رضا را به همه‌ی دوستان اهل بیت بچشانند.